

بازتاب تفکر عارفانه حج معنوی حلاج در شعر فارسی

پرسش‌های پهنی

شرح احوال و افکار حلاج:

«ابوعبدالله الحسین بن منصور حلاج» - بزرگمردی که روزگار خویش در شوریدگی حق گذراند و آن هنگام که شعله‌های آتش عشق به لیلی ازلی (خداوند عالم) سراپای درخت وجود مجنونی او را در میان انبوه زبانه‌های خود سوزاند، از زبان حق فریاد انال‌الحق برآورد؛ - در قرن سوم هجری قمری در دهکده «ثور» واقع در شمال شرقی شهر بیضا در نزدیکی استخر فارس تولد یافت.^۱

وی در سنین کودکی به همراه پدر بیضا را ترک گفت و در شهر «واسط» اقامت گزید و در دارالحفاظ شهر «واسط» به فراگیری علوم مقدماتی پرداخت و تا سن دوازده سالگی قرآن را از بر کرد. سپس در پی فهم کلام خدا، خانواده و دودمان را ترک گفت. چندی نیز مرید «سهل تستری» شد و سپس عازم بغداد شده و به بصره رفت و با «عمرو بن عثمان مکی» ملاقات کرد و هجده ماه در مصاحبت وی به سر برد.

پس از ازدواج حلاج با «ام‌الحسین» دختر «ابویعقوب اقطع بصری»، «عمرو بن عثمان مکی» با حلاج مخالفت کرد و به دلایلی چند از وی برنجید.^۲

چندی بعد «حلاج» به همراهی گروهی چند از صوفیه نزد جنید بغدادی رفت و از وی مسئله پرسید و جنید (از بزرگان تصوف زاهدانه) در پاسخ به وی گفت:

«زود باشد که سر چوب پاره سرخ کنی!»^۳

حلاج در سال ۲۷۰ هـ. ق در سن ۲۶ سالگی عزم کعبه مکرمه کرد و در راه سخنان وجدآمیز گفت.

چندی نیز به خراسان، اهواز، هند، فارس، ترکستان و کشمیر و... سفر کرد و افکار زاهدانه و صوفیانه خویش را در آنجا پراکنده ساخت.^۴

مقدمه

عرفا و متصوفه در طول تاریخ ادبیات این مرز و بوم در تحکیم مبانی ادب پارسی نقشی به‌سزا داشتند. تا پیش از ورود عرفان به دنیای شعر و ادب، شعر فارسی از حیث معانی بلند بی بهره بود و اغلب به محافل درباری و مدح امرا و وزرا و شاهان صاحب زور تعلق داشت.

اما با ورود افکار عاشقانه - زاهدانه عرفای بزرگ، شعر و ادب فارسی وسیله‌ای برای بیان مقاصد والای عرفانی و اخلاقی قرار گرفت. در این میان «حسین بن منصور حلاج بیضاوی» به‌عنوان عارف اهل سکر و شوریده‌ای از دیار عاشقان، سبب دگرگونی بسیاری در افکار و اقوال شعرای اهل ذوق گردید؛ به گونه‌ای که کمتر شاعری است (به‌ویژه شعرای قرن پنجم به بعد) که دیوانش از دم حیات بخش انفاس وی بی تأثیر مانده است. در این مقاله نگارنده به بررسی نظریه «حج معنوی» منصور حلاج و تأثیر آن در آثار برخی از شعرا در جهت اثبات چگونگی تأثیرپذیری شعرا از معتقدات حلاج می‌پردازد. و از آنجایی که اغلب باورهای افراد بشر ریشه در وقایع و احوال زندگی آنان دارد. لذا از این منظر به شرحی هر چند مختصر از سرگذشت این شوریده‌عاشق (منصور حلاج) می‌پردازیم:

یهدی الأضحی و اهدی مهجتي و دمی^۷

ترجمه:

«ملاط گرا! مرا در عشق دوست تا چند سرزنش همی کنی؟ اگر تو نیز آنچه من می دانستم، می دانستی، سرزنش نمی کردی. جمعی با دل خویش - نه با جسمشان - طواف دوست می کنند و طواف دوست ایشان را از طواف خانه وی بی نیاز می سازد. مردمان را حجی است و مرا حجی است در قرارگاه خویش. ایشان قربانیان پیشکش می کنند و من، جان و دل خویش را. (رگ و خونم را)»^۸

«منصور» در جلسه محاکمه‌ای که در دادگاه به جهت این اتهام تشکیل شده بود، در پاسخ به این سؤال که آیا اقرار می کنی که با دستان خود این مطالب را نوشته‌ای؟ در پاسخ می گوید: بلی چون خدای - تعالی - فرموده است:

«لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً»

(هر که را بهر خداوند توانایی است، زیارت بیت‌الله تکلیف است) به باور منصور حلاج این آیه این گونه قابل تفسیر و تعبیر است که هرگاه فرد، اراده حج کند و نتواند (یعنی در صورت ناتوانی جسمانی و عدم استطاعت مالی)، باید که به نوعی با دیگر مؤمنان همراه شود. بر این اساس مراد حلاج از طرح عقیده حج معنوی که شاید عقیده نوظهوری در میان عرفا نباشد، از یاد بردن حج ظاهری نیست و اگر کسی دلش را با نماز و دعا تعالی بخشد و به یتیمان و مسکینان صدقه دهد، با روح خود قصد زیارت خانه خدا را کرده است، زیرا که به اعتقاد «منصور حلاج» خانه خدا در دل مؤمنانی است که عاشق راستین پروردگارند و اگر آدمیان روح فریضه حج را دریافته باشند، تفاوت‌های نابه‌جایی در میان طبقات مؤمنان فراهم می آید «مسلمانان توانگر سختیها و مخارج سفر را تحمل کرده و سرافراز از این سفر باز می گردند؛ اما مسکین بی چیز خزیده به جانب خانه خدا رفته و در حالی باز می گردد که حتی آخرین ذخیره نیرو و مال خویش را از دست می دهد».^۹

به باور حلاج «نخستین حرم مقدسی که برای افراد بشر بنیاد یافته است، حرمی است در مکه و تا زمانی که بشر به این بیت دلپسته بماند، از حق جدا می ماند. اما آن گاه که به حقیقت دل از آن برگیرد، به کسی که رب البیت است، خواهد رسید».^{۱۰}

در این راستا «محمد بن سعد» (که به مدت بیست سال خادم منصور حلاج بود)، حکایتی بدین قرار از «حلاج» نقل می کند:

منصور، «در مقابل کعبه معظمه، نشسته بود که ناله‌ای می شنود (که از خانه کعبه به گوش وی می رسد): ای دیوار! از سر راه کسانی که من دوست دارم، دور شو! هر کسی تو را به خاطر تو (دیوار) زیارت کند، تو (دیوار) را طواف کرده است و آن کس که مرا به خاطر من، زیارت کند، درون را طواف کرده است».^{۱۱}

مع‌الوصف با استناد به کسب موثق تاریخی که در این زمینه نوشته شده است، منصور حلاج در طول عمر بی‌دلانه خویش، سه بار، حج خانه خدا را به جا آورد.

سفر اول وی در سال ۲۷۰ هـ. ق (در سن ۲۶ سالگی) و سفر دوم (به روایت پسر وی، حمد) در سال ۲۹۱ هـ. ق به همراهی ۴۰۰



و سرانجام پس از اقداماتی چند که بر او وارد شد، پس از سه سال متواری بودن در اهواز، به دستور «المقتدر»، خلیفه عباسی، او را یافته و به بغداد آوردند و در سال ۳۰۱ هـ. ق وی را محبوس کردند و در روز سه‌شنبه، ۲۴ ذی‌القعده سال ۳۰۹ هـ. ق وی را به وحشیانه‌ترین حالتی تازیانه زده و سنگسار کردند، سپس سرش را بریدند و جسدش را سوزاندند و... خاکسترش را به دجله ریختند. نقل است که درویشی از وی پرسید: «عشق چیست؟» گفت: «امروز بینی و فردا بینی و سپس فردا» که این شیوه مردن، همان تعریف منصور حلاج از عشق بود.

اعتقاد منصور حلاج در مورد حج معنوی:

- یکی از مواردی که سبب اتهام علیه منصور حلاج شد (به جز اعتقاد وی به انال‌الحق) مسئله اعتقاد وی به حج معنوی بود. از «منصور حلاج» دست‌نوشته‌ای یافته بودند که در آن نوشته شده بود: «انسان وقتی بخواهد به زیارت شرعی حج برود، حق دارد، در طاقی در خانه خود بنشیند و محرابی در آنجا برپا کند و با شرایط و احوالی خاص طهارت کند و احرام بندد و چنین بگوید و چنان کند و نماز و دعا بخواند و فلان مناسک دینی را انجام دهد که اگر چنین کند، از انجام فریضه سفر به بیت‌الله الحرام معاف باشد و...»^{۱۲} نیز در این زمینه «میشل فرید غریب» در کتاب خود از قول منصور حلاج (به نقل از پیوست تاریخ طبری) می نویسد: «هرگاه آدمی اراده حج کند و نتواند، شود که بنایی مربع در گوشه‌ای از خانه خود بنا کند و هنگامی که روزهای حج فرا می‌رسد، بدان طواف کند و مناسکی را که در مکه برگزار می‌کنند، برگزار کند و سپس سی یتیم را گرد کرده و تا آنجا که می‌تواند، بدانها طعام دهد و خود شخصاً خدمتشان کند و در پایان دستهایشان را بشوید و بر تنشان پیراهنی کند و به هر کدام سه درهم ببخشد، پس از این مانند آن است که حج گزارده است».^{۱۳}

از اشعار اوست:

یا لائمی فی هوا، کم تلوم! فلو
عرفت منه الذی عنیت، لم تلم
تطوف بالبيت قوم لاجار حه
بالله طافوا، فاعناهم عن الحرم
للناس حج ولی حج إلی سکنی

مرید و سفر سوم وی در سال ۲۹۴ هـ. ق انجام پذیرفت.^{۱۲} گویند: در هنگام توقف در عرفات (در حج سوم) که حاجیان، فریادکنان نام عزیزان خود را می‌بردند تا خداوند عالم آنان را بیامرزد، منصور حلاج در این حج واپسین خود، لبیک برآورده و گفت: «خداوندا! مرا بیش از این بینوا ساز! خدایا رسوایم ساز تا لعنتم کنند. خدایا! مردمان را از من بیزار کن تا هر کلمه شکر که بر لبانم آید، فقط برای تو باشد و از کسی جز تو منت نکشم»^{۱۳} اینک در این بخش از مقاله به بررسی اشعاری چند از شاعرانی که تا اواخر قرن هشتم از تفکر «حج معنوی» حلاج بهره‌ها جسته‌اند، می‌پردازیم.

«ملای روم» - مولانا جلال‌الدین محمد بلخی - به تأثیر از تفکر حج معنوی حلاج، چنین سروده است: ای قوم به حج رفته، کجائید؟ کجائید؟ معشوق همین جاست، بیایید! بیایید! معشوق تو همسایه دیوار به دیوار در بادیه سرگشته شما بهر چرایید! گر صورت بی صورت معشوق ببینید، هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما بید! ده بار از آن راه بدان خانه برفتید یک بار از این خانه برین بام برآید! آن خانه لطیفست نشانهاش بگوئید از خواجه آن خانه نشانی بنمایید!^{۱۴}

به باور «مولانا» معشوق ازلی - مطلوب غایی - تنها در مسافتهای دور و کعبه معظمه نیست، بلکه همسایه دیوار به دیوار توست «تَحَنُّ أَرَبٌ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» لذا تنها در بادیه و صحرای عربستان به جست‌وجوی او نباشید زیرا «فاینما تولوا، فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^{۱۵} او در درون شما و در میان دل‌های شکسته شما جا^{۱۶} دارد. به قول «حافظ»:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی‌دید و از دور خدایا می‌کرد
آری، تنهادر کعبه دل، اسرار معشوق ازلی وجود دارد^{۱۷} زیرا به باور مولانا طواف کعبه دل کن اگر دلی داری!
دل است کعبه معنی، تو گل! چه پنداری!
طواف کعبه صورت، حقت بدان فرمود،
که تا به واسطه آن دلی به دست آری!
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی،
قبول حق نشود، اگر دلی بی‌بازاری!
کمر به خدمت دلها ببند، چاکروار
که برگشاید در تو طریق اسراری!^{۱۸}

که این سخنان یادآور سخنان «منصور» است، آنجا که گفت: «... و سپس سی یتیم را گرد کرده و بدانها طعام دهد و خود شخصاً خدمتشان کند و... دستهایشان را بشوید و... پس از آن مانند آن است که حج گزارده است»
نیز مولانا در بخشی از غزلی دیگر فرموده:
- در بتکده تا خیال معشوقه ماست،

رفتن به طواف کعبه در عین خطاست
- گر کعبه از او بوی ندارد، کنش است
با بوی وصال او کنش کعبه ماست^{۱۹}
«نزاری قهستانی» شاعر توانمند و اهل دل (تولد: ۶۵۰ هـ. ق وفات: ۷۲۱-۷۲۰ هـ. ق) نیز به تأثیر از تفکر حج معنوی چنین سروده است.
کعبه جستن به ریا کافری پنهانی است
بت پرستیدن پیدا به صفا اولاتر
عاشقان را که ز اسلام و صفا آزادند،
روی در قبله جان، پشت دو تا اولاتر
هر وفايي که نه با دوست به اخلاص کنی،
جور لایق‌تر از آن است و جفا اولاتر^{۲۰}

بر این اساس بت‌پرستی تنها در پرستش اصنام ظاهری محدود نمی‌شود؛ بلکه حتی طوافی هم که از روی ریا گرد کعبه معظمه صورت پذیرد، نوعی «بت‌پرستی» و «شرک خفی» تلقی می‌شود.
نیز در بخش دیگری از دیوان وی چنین آمده است:
دوش مرا پیش کرد، قافله سالار عشق
گفت: بیا طوف کن کعبه اسرار عشق!
قافله برداشتم، بادیه بگذاشتم،
قافله بر ذکر حق، بادیه بر خار عشق
تا به در کعبه برد، حاجی نفس مرا
داد به دست دلم، حلقه اسرار عشق
قومی دیدم کنار بر بت اخلاص دوست
جمعی دیدم میان بسته به زار عشق
گفت: کعبه است این، دیر مغان نیست، گفت:
شرم نداری خموش! چون کنی اقرار عشق
خود چه تعلق به تو کعبه و بت‌خانه را
تولیت و سلطنت نیست مگر کار عشق
کعبه مقصود چیست؟ سینه ناک رجال
روضه فردوس چیست؟ خانه خمار عشق!
«علاءالدوله سمنانی»، به تأثیر از عقاید منصور (و شاید به پیروی از وزن و قافیه و... مولوی) چنین گفته است.
ای مردم حج رفته، کجائید؟ کجائید؟
سرگشته در این راه چرایید؟ چرایید؟
در تیه از این بیش ممانید! ممانید!
معشوقه همین جاست، بیایید! بیایید!
ما زان شما بیم، شما راست بگوئید،
بی‌شائبه، کذاب که‌رایید؟ که‌رایید؟
گزر ز آنکه ز هستی و خودی هیچ ندارید،
در باز گشاده است، در آید! در آید!
ور زانکه به خودتان نظری هست، درین کوه
ره نیست شما را که گدایید! گدایید!
می‌گفت «علاءالدوله»: اگر مرد خدایید،
از خود چو الف راست جدایید! جدایید!
- خوش گفت عزیزى که در این راه سفر کرد
کای مردم حج رفته، کجائید؟ کجائید؟

در بادیه سرگشته چرایید؟ چرایید؟
 معشوقه هم اینجاست بیایید! بیایید!^{۲۲}
 نیز در بخشی دیگر از «دیوان» وی چنین نقل شده است:
 ای کعبه عاشقان بی دل، کویت!
 وی قبله صادقان مقبل، رویت
 حاجی سوی کعبه رفت و عاشق سوی دوست،
 محراب دل اوست خم ابرویت
 در کتاب «مجالس العشاق» نیز شاعر به تأثیر از حج معنوی سروده است:
 - آن یکی پرسید از مجنون مگر
 کز کدامین سوی قبله است ای پسر!
 گفت گر هستی کلوخ بی خبر
 این است کعبه، تو در سنگی نگرا
 کعبه جان، روی جانان دیدن است
 روی او در کعبه جان دیدن است
 در حرم گاهی که قرب جان بود
 صد هزاران کعبه سرگردان بود

نیز «عمادالدین نسیمی» فرموده است:
 قبله جان نبود جز رخ جانان، زان رو
 عاشقان، قبله خود، ابروی دلدار کنند^{۲۳}

که این ابیات یادآور سخنان «حلاج» است، آنجا که گفت:

«ای دیوار! از سر راه کسایی که من دوست دارم، دور شو! هر کسی تو را به خاطر دیوار زیارت کند تو (دیوار) را طواف کرده است و آن کس که مرا به خاطر من، زیارت کند، درون را طواف کرده است.»^{۲۴}

سلمان ساوحی شاعر بنام سده هشتم (تولد ۷۰۹ ه. ق وفات ۷۶۹ ه. ق) نیز در این زمینه فرموده است:

عاشق سرمست را با دین و دنیا کار نیست
 کعبه صاحب دلان جز خانه خمار نیست

روی زرد عاشقان چون می شود گلگون به می
 گر خم خمار را رنگی ز لعل یار نیست

شمع ما گر پرده برمی دارد از روی یقین
 در حق آتش پرستان، بعد از این انکار نیست

نیز وی در جایی دیگر فرمود: ...

به گرد کعبه دل گرد و حجبی کن همه عمره
 چه پیرامون تن گردی که پایان نیستش پیدا^{۲۵}

«کمال خجندی» شاعر برجسته قرن هشتم (وفات ۷۹۸ ه. ق)

نیز همچون حلاج بر این باور است که عاشق حق، باید از روی صفا

و یک رنگی سر بر آستان حق گذارد و تنها در چنین صورتی، آنکه از

روی اخلاص به درگاه حق روی آورد از صفا و مروء ظاهری بی نیاز

می شود. هر چند که اساس چنین حجی (حج معنوی) از خودی خود

گذشتن و به قول حلاج «دع نفسک و تعال» می باشد:

عرفات عشق بازان سر کوی یار باشد
 به طواف کعبه زین در نروم که عار باشد

چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی،
 به صفا و مروء ای دل! دگر چه کار باشد

قدمی ز خود برون نه، به ریاض عشق، کاینجا
 نه صداع نفخه گل، نه جفای خار باشد
 به معارج «انالحق» نرسی ز پای منبر
 که سری شناسد این ستر، که سزای «دار» باشد
 نکند «کمال» دیگر طلب حضور باطن
 که قرارگاه زلفش، دل بی قرار باشد^{۲۶}
 و اما «عماد فقیه» از شعرای معروف سده هشتم در این زمینه فرموده است:
 - میان کعبه و ما گر چه صد بیابان است
 دریچه ای ز حرم در سراچه جان است
 به جان ملازم آن آستانه باش ای دل!
 که بار تن به در کعبه بردن آسان است
 شنیده ام که به حجاج، عاشقی می گفت:
 که کعبه من سرگشته کوی جانان است
 طواف کعبه دل، گر تو را میسر گشت
 «عماد»، حج پذیرفته در جهان آن است!
 بر این اساس دل، جام جمی است که سزاوار طواف حاجیان به گرداوست.
 سرانجام اینکه:

طواف حاجیان، در کعبه باشد
 طواف عاشقان، در کوی جانان

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- الهی، بیژن، اشعار حلاج، تهران، انتشارات انجمن فلسفه ایران، شهریور ۱۳۵۴.
 - ۲- آرنالدز، روزه، مذهب حلاج، ترجمه عبدالحمین میکده، نیرماه ۱۳۴۷.
 - ۳- خجندی، کمال الدین مفوه، دیوان، به تصحیح عزیز دولتشادی، انتشارات کتاب فروشی تهران، تیریز ۱۳۳۷.
 - ۴- عبدالصو، صلاح، سوگنامه حلاج، ترجمه باقر عمین، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۵۸.
 - ۵- عماد کرمانی، خواجه عمادالدین علی فقیه، دیوان قصاید و غزلیات، به تصحیح رکن الدین همایون فرخ، تهران، انتشارات ابن سینا، چاپ اول، ۱۳۴۸.
 - ۶- فرید غریبه، میشل، وضوی خون، ترجمه بهمین زارانی، مهر ۱۳۵۹.
 - ۷- فهستانی، حکیم نزاری، تدوین و مقاله و تصحیح و از دکتر مظهر مصفا، تهران، انتشارات عنمی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱.
 - ۸- ماسینیون، لونی، قوس زندگی حلاج، ترجمه دکتر عبدالغفور هادی، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۳۴۸.
 - ۹- ماسینیون، لونی، مصابح حلاج، ترجمه دکتر سیدضیاءالدین دهشیری، ناشر: بنیاد علوم اسلامی، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۲.
 - ۱۰- مشکور، محمدجواد، تاریخ شیعه و فرقهای اسلام تا قرن چهارم، تهران، انتشارات انصاری، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
 - ۱۱- مولوی، جلال الدین محمد، کلیات شمس، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ سیزدهم ۱۳۷۲.
 - ۱۲- نسیمی، میرعمادالدین، دیوان (قنوس در شب خاکستر) به تصحیح و مقدمه سید علی صالحی، انتشارات تهران، چاپ اول، ۱۳۶۸.
 - ۱۳- نوربخش، جواد، حلاج، شهید عشق الهی، ناشر: مؤلف، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- پی نوشت**
- ۱- سوگنامه حلاج، ص ۴۰.
 - ۲- مذهب حلاج، اثر روزه آرنالدز، ص ۱۸.
 - ۳- تاریخ شیعه و فرقهای اسلام، ص ۱۳۱.
 - ۴- مصابح حلاج، ص ۲۸۲.
 - ۵- همان.
 - ۶- وضوی خون، ص ۴۲.
 - ۷- دیوان حلاج، ص ۴۵.
 - ۸- همان مأخذ، ص ۴۶.
 - ۹- سوره آل عمران، آیه ۹۷.
 - ۱۰- مصابح حلاج، ص ۲۸۲.
 - ۱۱- همان مأخذ، ص ۲۸۴.
 - ۱۲- همان مأخذ، ص ۸۵ و نیز رجوع شود به کتاب حلاج، شهید عشق الهی، ص ۴۴.
 - ۱۳- قوس زندگی حلاج، از لونی ماسینیون، ص ۴۴.
 - ۱۴- حلاج، شهید عشق الهی، ص ۴۴ و نیز نگاه کنید به جستجو در تصوف ایران، ص ۱۲۷.
 - ۱۵- کلیات شمس، ۱۱۴.
 - ۱۶- وضوی خون، ص ۴۲.
 - ۱۷- انا عند المنکسر القلوب.
 - ۱۸- ان الله باهر ان تعدوا الاماناة الی اهلبا.
 - ۱۹- کلیات شمس، ص ۱۱۴۵.
 - ۲۰- کلیات شمس، ص ۱۳۳۸.
 - ۲۱- دیوان نزاری فیهنتی، ص ۱۲۰۲.
 - ۲۲- دیوان علاءالدوله سمنانی، ص ۱۲۲.
 - ۲۳- همان مأخذ، ص ۳۴۲.
 - ۲۴- مجالس العشاق، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.
 - ۲۵- دیوان عمادالدین، نسیمی، ص ۱۱۶.
 - ۲۶- مصابح حلاج، ص ۸۵.
 - ۲۷- کلیات سلمان سلوچی، ص ۱۱.
 - ۲۸- دیوان کمال خجندی.
 - ۲۹- دیوان عماد فقیه، ص ۴۱.
 - ۳۰- همان مأخذ، ص ۲۳۵.